

بایسته های بازنگری در علوم سیاسی

تالیف:

دکتر محسن خلیلی

استاد علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد

سرشناسه: خلیلی، محسن، ۱۳۴۶ -
عنوان و نام پدیدآور: بایسته‌های بازنگری در علوم سیاسی / محسن خلیلی.
مشخصات نشر: مشهد: مرندیز.
مشخصات ظاهری: ۳۶۹ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۶-۵۸۵-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: علوم سیاسی -- ایران -- برنامه‌های درسی
Political science -- Curricula -- Iran : موضوع
آموزش عالی -- ایران -- برنامه‌های درسی -- ارزشیابی : موضوع
Education, Higher -- Curricula -- Iran -- Evaluation : موضوع
آموزش عالی -- ایران -- برنامه‌ریزی : موضوع
Education, Higher-- Iran -- Planning : موضوع
۱۳۹۶: ۸ الف / JA۸۴ : رده بندی
۳۲۰/۵۰۹۵۵: رده بندی دیویی
۴۹۰۶۵۴۰: شماره - اشناسی مل

بایسته‌های بازنگری در علوم سیاسی



نشر مرندیز

تألیف: دکتر محسن خلیلی (استاد علم سیاست دانشگاه آزاد اسلامی - دوسی مشهد)

چاپ: خوشه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵,۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۶-۵۸۵-۹

تمام حقوق چاپ و نشر این اثر طبق قرار داد محفوظ است
هر گونه چاپ و تکثیر از محتویات این کتاب بدون اجازه کتبی ممنوع است. متخلفان به موجب قانون
حمایت از حقوق مولفان، مصنفان و هنرمندان تحت پیگرد قانونی قرار میگیرند.

دفتر نشر: مشهد - خیابان آبکوه ۷ - دانشسرای ۸ - شماره ۹۰

تلفن: ۳۷۲۷۴۷۶۵ - ۰۵۱ | دورنگار: ۳۷۲۵۱۳۰۲ - ۰۵۱ | www.marandiz.com

فهرست

۷	دییاجه.....
۱۰	درآمد: «نوم سیاسی سوار بر الاکلنگ بود و نبود!».....
۱۸	به بی، گفتار: علوم سیاسی حرف ندارد! علوم سیاسی حرف دارد!.....
۴۱	بایستی بنیاد نهادن کتب خرامان بزرگ در علوم سیاسی.....
۶۳	راهکارهای پایه/کاربردی سازی علوم سیاسی.....
۹۴	درس‌های روش سیاسی در دوره کارشناسی علوم سیاسی.....
۱۳۳	علم سیاست یا علوم سیاسی؟.....
۱۵۵	درس‌های تاریخ‌پایه در دوره کارشناسی علوم سیاسی.....
۱۸۰	«دولت‌پژوهی» در دوره کارشناسی علوم سیاسی.....
۱۹۹	دانشگاه بین‌المللی، بین‌المللی سازی دانسته و برنامه‌ی رسی بین‌المللی.....
۲۱۳	دانش سیاست و اداره‌ی شهر.....
۲۲۵	برنامه‌ی درسی کارشناسی ارشد نظام‌های سیاسی مقایسه‌ای.....
۲۶۱	برنامه‌ی درسی کارشناسی ارشد حقوق انتخابات.....
۲۹۷	برنامه‌ی درسی کارشناسی ارشد حقوق اساسی تطبیقی.....
۳۳۴	پسگفتار.....
۳۳۹	منابع.....

دیباچه

سال ۱۳۶۰، دیپلم اقتصاد گرفتم از دبیرستان علامه طباطبائی نجف آباد؛ در استان اصفهان. ثبت نام در علوم انسانی، ماجرای داشت که بارها و بارها، در ذهن و خیالم، آنرا، مرور کرده ام. درست آخرین روزهای شهریور سال ۱۳۶۰ بود که با پدرم، آقای قربانعلی خلیلی، وارد دبیرستان آیت الله مری نام تا در سال اول دبیرستان، ثبت نام کنم؛ در رشته ی علوم انسانی. دبیرستان منتظری، مختص بچه ها، علوم تجربی و ریاضی فیزیک بود؛ ولی، نمی دانم چرا در سال ۱۳۶۰ گفته بودند که یک کلاس علوم انسانی هم در این دبیرستان دایر شود. وارد دفتر دبیرستان شدیم و من مدارکم را به مسئول ثبت نام دادم. بدون درنگ گفت هرچی بچه تنبل و عاطل و باطل هست، علوم انسانی را انتخاب می کند. در آخرین روزهای شهریور ۱۳۶۰، پدرم، به دلیلی عصبانی و غمگین بود و من هم، به همان دلیل ناشاد و ناخشنود. پدرم به او گفت اول معدلش را ببین، بعد اظهار نظر کن. معدل او نه آمد، از آنور غلطید که نه! آلا و بلا باید در علوم تجربی ثبت نام کند. من غمگین و ناخشنود گریهام گرفت. گفتم به علوم انسانی علاقه دارم و از علوم تجربی، خوشم نمی آید. او با اکراه، مرا در کلاس او، نظری رشته ی علوم انسانی دبیرستان منتظری، ثبت نام کرد. در میانه های سال تحصیلی، فکر کنم در آذرماه ۱۳۶۰ بود که آموزگار زیست شناسی مان، آقای تنهایی، کسی را فرستاد که با محسن خلیلی کار داریم. رفتیم. آقای تنهایی از سر خیرخواهی و نیک سیرتی، به من گفت که برو در اتاق بغل سه ماده ی امتحانی را آزمون بده. چندان سخت نیست. تغییر رشته بده و بیا علوم تجربی. گریهام گرفت دوباره. گفتم علوم تجربی را دوست ندارم. می خواهم علوم انسانی بخوانم. نگاهی کرد عجیب. یک دیوانه ی مجسم مسجل روبه روی آقای تنهایی، آموزگار نیک خواه، ایستاده بود و لجاجت می کرد. شاید ایشان نزد خودشان فکر می کردند که این علوم انسانی چیست که این چنین خلیلی را مسحور کرده است. سال دوم، نوبت انتخاب رشته بود. از میان دو شعبه ی علوم انسانی، یعنی

اقتصاد و فرهنگ و ادب، اقتصاد را انتخاب کردم. سال دوم، در دبیرستان علامه طباطبایی که ویژه علوم انسانی و در همسایگی دیواره دیوار دبیرستان منتظری بود، ثبت‌نام کردم. در ماه آبان ۱۳۶۱ بود که دوباره آقای تنهایی و این‌بار به همراه آقای پزشکی، فرستادند دنبالم که بیا و یک آزمون ساده تغییر رشته بده و بیا علوم تجربی. می‌توانی پزشکی بخوانی و دکتر بشوی و این تنها استدلالی بود که اقامه می‌شد. رفتم و این‌بار یک مقدار قاطعانه‌تر خدمت‌شان عرض کردم که به علوم انسانی علاقه دارم و از آن‌میان به سیاست علاقه‌مندم. چشمان‌شان گرد شد. خیلی چیزها می‌دانستند از رخدادهایی که بر ما گذشته است و آینده‌ی من در ذهن‌شان و پیش چشم‌شان بود. نوید شدند و دیگر، هیچ نگفتند. راهم را، درست یا نادرست، انتخاب کرده بودم. اما، نمی‌دانستم با علاقه‌ی دیوانه‌وارم به سیاست و علوم سیاسی، چگونه کنار بیایم. خرداد یا تیر سال ۱۳۶۲ بود که در کنکور سراسری شرکت کردم. کارنامه‌ها که آمد، رفته بودم اداره‌ی آموزش و پرورش، تا ببینم نتایج چه بوده است. کارنامه را که گرفتم از اعداد و درصدها و ضرایب و رتبه و تراز، بوی سردر زنی آوردم. یکی از خویشاوندان پدرم، کارنامه‌ام را دید. مجید خلیلی که بعدها در تیم ملی والیبال ایران هم بازی کرد، با حالتی خیلی علاقه‌مندانه گفت که هر جا و هر رشته‌ای که بزنی، ولی، بقی یادم نمی‌آید که چه رتبه‌ای داشتم؛ ۱۱ یا ۳۰ در منطقه‌ی دو. حق داشتیم چهارده رشته‌معلم انتخاب کنیم. من ساده‌دل، فکر می‌کردم اگر علوم سیاسی دانشگاه تهران، انتخاب اولم باشد، قبول نمی‌شوم. قصد داشتم گزینه‌ی اول را علوم اجتماعی دانشگاه تهران بزنم تا سیستم انتخاب رشته، زیربُخورد و انتخاب دومم را اعلام کند. در این فکر و خیال بودم که دستی نامرئی، همین‌طوری خودم بود، مرا بُرد نزد آقامهدی، پسرعمه‌ام. گفتند چه خبر؟ گفتم و کارنامه‌ام را نشان‌شان دادم. خیلی سریع گفتند که همان انتخاب اول قبولی، اشتباه نکن. هر رشته و هر دانشگاهی که علاقه داری با عنوان انتخاب اول بزن، قبول می‌شوی. علوم سیاسی دانشگاه تهران را انتخاب کردم. قبول شدم. روزی که نتایج کنکور سراسری را زدند و اسامی پذیرفته‌شدگان اعلام شد، پدرم، خارج از کشور بودند. تلفن زدند که با اعضای خانواده، احوال‌پرسی کنند. با ذوق و شوق تمام گوش‌ی را گرفتم و گفتم بابا! من علوم سیاسی دانشگاه تهران قبول شده‌ام. گفتند: خُب! خوب! گوش‌ی رو بده به ننه! از بس پدرم مرا تحویل گرفته بودند ذوق‌زده شدم! در ذهن و خیالم، برگشتم به دی‌ماه سال ۱۳۵۸. دانش‌آموز دوم راهنمایی بودم در مدرسه‌ی راهنمایی شهید خسروی، کوچه‌ی صفا، خیابان دکتر شریعتی نجف‌آباد. اکنون را نمی‌دانم؛ ولی، در آن دوران، رسم بود که فردی از اداره‌ی

آموزش و پرورش بر سر کلاس درسِ مدارس راهنمایی می‌آمد و با خودش کتاب‌هایی می‌آورد که معرفیِ مشاغلی بود که در آینده علاقه‌مند بودیم بدان‌ها مشغول شویم. انتخابِ من، چهار شغل بود: وکیل، خلبان، مرجع تقلید و نانوا. رازِ برخوردِ بی‌خیالانه‌ی پدرم را با خبر قبولی‌ام در علوم سیاسی دانشگاه تهران، دریافتیم. ایشان، متوجه شده بودند که با علوم سیاسی نه می‌توان وکیل شد، نه خلبان، نه مرجع تقلید و نه حتی نانوا. پول و وقتی که صرف بنده شده بود، دود شده و به‌هوا رفته بود. اما، مرغ علاقه‌ام به علوم سیاسی، یک‌پا داشته است و همچنان دارد. نشان به‌آن نشان که روزی در جمعی از دانش‌جویان تازه‌آمده به دانشگاه فردوسی مشهد، پرسیده شد که اگر امسال دیپلم می‌گرفتید چه رشته‌ای و چه شغلی را گزینش می‌کردید. بدون درنگ و با قطعیت، پاسخ دادم که علوم سیاسی را انتخاب می‌کردم و استادی دانشگاه را. علاقه‌مندی‌ام به علوم سیاسی، اندازه نداشته است.